

در بیان حقیقت عقل

بدان که عقل جوهر است و مراد از جوهر اینکه موجودی است مستقل و هرگاه بخواهیم ماهیت او را شرح بدهیم، نمی‌گوییم که از توابع و ظهورات موجود دیگر است بلکه گوییم، در حد ذات خود حقیقی است؛ در مرکز واقعیت خویش قائم به خود می‌باشد و هم علاوه بر اینکه عقل جوهر است و عرض نیست مجرد از ماده و جسم و صفات جسم است؛ یعنی بعد و مساحت جسمی ندارد و شکل هندسی عارض او نیست و از صفات طبیعی مانند حرارت و برودت و رنگها و طعمها، منزه است و چون تصور این معنی به حسب اذهان عمومی که در زندان عالم حس و طبیعت محبوس هستند سخت و دشوار است، ناچاریم توضیح کافی برای انس به مطلب بیان کنیم.

لهدا گوییم: تأمل فرمایید در صورت مجردة عقلیه که از ماهیتی در ذهن مرتسم می‌شود مانند صورت کلیه ادراکیه انسان که حیوان ناطق به طور کلی اعتبار شود، اولاً، این صورت عقلیه موجود است و دارای هویت و هستی است زیرا که برهان بر هستی و موجودیت صورت علمیه آثاری است که بر آنها مترتب می‌شود و آن آثار تولید موجودات خارجی است از آن صورت که در ذهن است. زیرا که مخترعین و ارباب صنایع بلکه هر فاعل مختاری از روی قصد و اراده کاری انجام دهد بر طبق نقشه علمیه و صورت ادراکیه ای است که در ذهن قبلاً فراهم نموده و پیدایش فعل و عمل در خارج نمود و ظهوری است که از صورت علمیه فاعل آن می‌باشد. این است که برای نقشه‌های علمی و فکری وجودی است و اقمی که با آن وجود و هستی مبدأ و تولید افاعیل خارجی می‌باشند و یا اینکه به برهان پیوست که صورت علمیه در ذهن هستی واقعی دارند اما این هستی از سطح هستی محسوسات نیست زیرا که اشاره حسیه در آنها راه ندارد و در صورت عقلیه هر ماهیتی ماده و مقدار و سمت و مکان نیست، زیرا اگر جسم و ماده می‌داشت چندین صورت عقلیه از اشیاء مختلفه مثل صورت عقلیه انسان و فلک و حیوان و غیرها در ذهن جمع نمی‌شدند. چه آنکه اجسام تراجم دارند و هرگاه مقدار و شکل خاص در صورت عقلیه راه داشت، محال بود محاذات یا افراد کثیره که در شکل و مقدار مختلف هستند موجود بشود و ممکن نبود صورت عقلیه انسان مثل مفهوم حیوان ناطق، منطبق بر اشخاص و افراد انسان که هر یکی به شکل خاص و مقدار و لون مخصوصی هستند گردد. در صورتی که به طور وضوح می‌دانیم که مفهوم کلی حیوان ناطق، بر همه افراد صدق می‌کند و منطبق بر همه آنهاست.

پس میرهن گردید که صورت عقلیه علمیه هر ماهیتی هم هستی دارد و مفهوم نیست، نظر به اینکه اثر خارجی دارد، و هم مجرد است از ماده و عوارض ماده نظر به اینکه بر افراد ماده خود منطبق است و به عبارت دیگر تا صورت کلیه انسان که در ذهن وجود دارد از تعینات و شتون ماده عاری و برهنه نباشد صدق بر اشکال مختلفه و تعینات ماده افراد نخواهد کرد. در نتیجه معلوم شد که موجودیت و هستی مجردات نوعی از هستی مطلق می‌باشد که وسیع و محیط و برتر از وجودات حسیه ماده است و الحاق کسانی که هستی را منحصر به ماده و مادی

دانسته اند، نهایت قصور ادراک و محدودیت در تفکر دارند و بهترین تعبیرات این است که گفته شود وجود حسی و مادی، یکی از امواج هستی مطلق است نه اینکه معنی موجودیت و هستی جسم بودن و قبول اشاره حسیه کردن است. و تا این پایه علمی محکم نشود، اعتقاد به مبدأ وجود جلّ ذکره و وجود عقل و قوای مافوق الطبیعه ممکن نخواهد بود.

مجادله حسنه حکمیه در این مقام مرد بحاث حکیم را رواست که از مادیین سؤال کند که شما منکرین عالم تجرد در این عقیده که گوید هستی منحصر به مادیات است، البته در ذهن خود این عقیده را جای داده اید، حال از شما پرسشی می‌شود: نفس این عقیده و هیئت فکریه شما موجود است یا معدوم است؟ اگر بگویید این اعتقاد معدوم است، پس شما با قائلین به موجود مجرد چه فرقی دارید، زیرا این اعتقاد که هستی منحصر در ماده است، در قائل به وجود مجرد نیست. در شما هم که می‌گویید معدوم است و نیست. و هرگاه در جواب بگوید که این اعتقاد و فکر در ذهن ما هست و موجود است، در درجه دوم از شما سؤال می‌کنیم که آیا این اعتقاد که موجود است قابل اشاره حسیه است و جسمیت و رنگ و شکل دارد؟ یا با اینکه هست اشاره به او نمی‌شود کرد و اوصاف ماده را ندارد؟ اگر بگوید قابل اشاره است غلط و بیهوده است. در کجای مغز و دماغ این اعتقاد را می‌داند تا اشاره بدان روا باشد؟ و هرگاه بگوید اعتقاد به انحصار هستی در ماده، موجود است، ولی از جنس هستی قابل اشاره نیست، بالضروره قائل به موجود غیر مادی خواهید بود. پس منکر وجود مجرد در عین حال انکار، به حکم برهان مقرر و معترف به وجود مجرد خواهد بود.

پس از توضیح مفهوم مجرد و اثبات اینکه برای مجرد از ماده هستی و موجودیت حقیقی است و از وجود علوم و افکار ذهنیه و صور عقلیه ادراکیه راهی به تصویر مجردات آماده شد، حال گوییم عقل مجرد از صورت عقلیه علمیه که در ذهن است برتر و قوت هستی و وجود او بیش از وجود صورت عقلیه ادراکیه است، زیرا که عقل جوهر است و قائم بذات خود است ولی صورت عقلیه قائم به نفس ناطقه و از صفات او است و هستی عقل مجرد به تعقل و ادراک معانی کلیه و حقائق اشیاء است و رأی صحیح در امور، در صورتیکه از هوی و هوس و شوائب نفسانیه دور باشد و بر طبق مصلحت واقعیه بود، کار بارز و ظاهر عقل است. پس جوهر عقل عین حیز و بهترین جوهری است که در نظام آفرینش پدید آمده است و چون شعور و حضور و عدم غفلت ذاتی اوست، عین نور است و نوریت در جوهر وی تخمیر شده است و ما آنچه را که در این اوراق ثبت کردیم تلخیص می‌نماییم در چند مطلب که به ترتیب آنها را ذکر می‌کنیم تا اینکه نیل به مطلب آسان شود:

اول: در تعریف ماهیت عقل و تعریف آن این است که عقل جوهری است مجرد از ماده و مدت و عوارض ماده و خواستههای نفسانی و تصورات محدود به عالم طبیعی؛ یعنی از همه اینها دور و برتر است و همت علیای او، تصورات کلیه و رعایت مصالح عامه راجع به نظام کل است و هرگز به خود علاقه نفسانی ندارد بلکه رضای حق در منافع کلیه عقلانیه ملحوظ و منظور او است.

دوم: هستی و وجود عقل مجرد از سنخ هستی طبیعیات و محسوسات نیست، بلکه این هستی و وجود به نحوی است که دستخوش حوادث و اوضاع روزگار نخواهد بود و از عوارض جسمانی و ماده عاری است و چون هستی او به نحو هستی جسمانیات نیست، پس نمی‌توان پرسید که عقل در کجاست؛ زیرا که مکان و حیز در سنخ هستی جسم و مادی معتبر است و افق هستی عقل برتر از افق عالم جسمانی است.

سوم: آنکه فعلیت و تحصیل عقل مجرد و کارش ادراک و تعقل است و ادراک عقلی را به قدرت و نیروی وجود خود انجام می‌دهد و حاجت در ادراک به آلت و



● عقل جوهر است و قائم به ذات خود است ولی صورت عقلیه قائم به نفس ناطقه و از صفات او است

قوای خارجه از وجود خویش ندارد، چنانکه نفس در ادراک حسی مثل سماع و بصر حاجت به آلت بصر و آلت سماع دارد، عقل این طور نیست.

چهارم: مراتب عقل مجرد در وجود چهار است که در هر یکی از این مراتب از برای خود جوهر عقلی حدی است در وجود که با مراتب دیگر امتیاز دارد و ما مراتب چهارگانه را بیان می کنیم به این ترتیب:

مرتبۀ اولی، عقل هیولانیست و آن جوهری است که در شتون و کمالات حیوانی به مقام تمام رسیده و همه جهات و قوای حیوانی در او بالفعل است، ولیکن در کمال انسانی از ادراک عقلی و لوازم آن قوه محض است و مستعد برای قبول صور علمیه می باشد که هر گاه تعلیم معلم و استاد فراهم شد، بدون درنگ صور علمیه را می پذیرد، و مثل صفحه ساده لوحی است که از همه نقوش عاری است ولیکن مهیا از برای نقشهای مختلفه می باشد، و فرق بین حیوان محض و انسان به همین عقل هیولانیست که در حیوان محض استعداد و تهیه برای کمال عقلی نیست و انسان هر چند بالفعل عاری از ادراکات عقلی باشد، لیکن مستعد و مهیا از برای حصول آن است و سر در این مطلب یعنی فرق بین حیوان و انسان در دارا بودن انسان قوه کمال عقلی و فاقد بودن حیوان آن راست. این است که صورت حیوانیت از ادراک حسی و آثار آن در حیوان قویتر است، به طوری که ماده را پر کرده و به تمام معنی هر چه در حیوان استعداد بوده مبدک به فعلیت حیوانیت گردیده است ولیکن صورت حیوانیت و قوای حیوانی در انسان ضعیف است و به طور تمام نتوانسته استعداد و قوه انسان را یکسر نقش شتون حیوانیت نماید. لهذا در عین اینکه انسان حیوان بالفعل است ولی هنوز قوه و استعداد و طلب کمال برتر از حیوانیت در او موجود است. درست تعمق بفرمایید تا به غور مطلب برسید!

مرتبۀ ثانی، از مراتب عقل، عقل بالملکه است و نفس در این مرتبه جوهری است اقوی و برتر از جوهر عقل هیولانی زیرا که در این مرتبه، رفته رفته مقداری از قوه محض کمال عقلی به فعلیت رسیده است، بدان معنی که نفس، قضایای کلیه بدیهیه را به طور عقلی درک کرده است. مثل ادراک اینکه نقیضان جمع نمی شوند و مرتفع هم نمی شوند و مثل اینکه هر حادثی ناچار علت محدثه دارد و مثل اینکه به عدم علت، معلول معدوم می شود و هکذا ولیکن قدرت بر ترتیب قیاس و برهان منطقی که مطالب عقلیه فکریه را از مقدمات اولیه استخراج نماید، ندارد. خلاصه تفکر که انتقال از معلومات حاضره خود به مجهول علمی نظری بیاید در نفس هنوز حاصل نیست و اکثر خلق در کمال عقلی از این مرتبه تجاوز نکرده اند، هر چند خود را از خواص و ممتازه بدانند، هر چند رسیدن به این حد هم از لحاظ تهیه سرمایه برای مرتبه سوم خالی از حسن نیست.

مرتبۀ ثالثه، عقل بالفعل است و نفس در این مرتبه دارای قدرت و نیروی تفکر و استخراج مطالب نظریه مشکل که مورد نظر و بحث عقلا است گردیده و می تواند به قدرت نظم و برهان و استدلال منطقی دقیق مجهولات علمیه را از

مادی بدیهیه واضح استخراج کند و هر وقت بخواهد با همین قدرت و مراجعه و اعمال این قوه حل مشکلات نموده صور عقلیه علمیه نظریه را در آینه نفس نمایان نماید، مثل اثبات واجب بالذات سبحانه یا حل مشکلات و ایرادات مذهب مادی و اثبات صفات کمالیه حق و اثبات تجرد نفس ناطقه و بقاء آن بعد از خراب بدن و کیفیت تحولات نفس در آن عالم و اثبات عالم مجردات عقلیه و ملائکه مقربین و معرفت نبوت و ولایت و عرفان به کیفیت نزول وحی و اثبات حدوث عالم و نظائر این مسائل مهمه.

و صاحب این مرتبه از قوه کمال انسانی به فعلیت کامل رسیده است و در حقیقت عالم حقیقی به چنین کسی بایست اطلاق نمود. لیکن در این مرتبه با اینکه قوه عقلی فعل محض گردیده، مع هذا غفلت و خطا بر وی جایز است و غبار عالم حسی و خیالی بالمره از چهره اندیشه زوده نشده و تعلق نفس به بدن و اشتغال به علائق مادی، هنوز باقی است.

مرتبۀ رابعه، عقل مستفاد است که نفس در این مرتبه یکسر از غباری که گاهی فضای عالم اندیشه را می گرفت و غفلت رخ می داد منزله است و در جوهریت عقلی و فروفتن در ادراک معقولات محضه به قدری شدت و قوت گرفته که همیشه مشاهده معقولات خود را می نماید و هیچ قوه نمی تواند او را جذب به عالم حسی نموده؛ پرده بر رخ ادراکات عقلیه او اندازد و این نهایت مرتبه کمال عقلی و فضیلت انسانیست ...

۷۸